ديلدن مردى پايش شكسته بود، دوستى به عيادتش رفت و از او پرسيد: آخه چطور شد كه پات شكست ریّ رفيق؟

 دكتر نظام وظيفه پسر لاغر اندامى را حسابى معاينه كرد و پشت ميزش
 پسر لاغر با خوشحالى كفت: آخ جون، آقاى دكتر، فورى ميرم زن مى كَيرم! و دكتر اضافه كرد : ( و همچچنين ضعف عقلانى...")



 و دارى زندگّى مى كنى!!
 ميگى زندكى؟!!


مال حلال






 بستانم، زرهاى عالم به آن كفاف نخواهد بودا باه


دليل

 موقع ورود كلاه داشته، و حمامى حاشا كه : نه، تو كاهلاهى نداشتى. مردم جمع شده بودند، (حسن كحّل" رو به جماعت كرد و كَفت: » ایى مسلمانان، شما بكَوييد، آخر اين سر آ از آ آن




